

آریو مشایخی و اهمیت انسان بودن

عزت السادات گوشه گیر

وقتی که هنوز در بسیاری از کشورها آثار هنری قتل عام میشوند، بسیار مهم است که شهردار شهری مثل شیکاگو يك ماه از سال را به "ماه هنر" اختصاص بدهد، تا هنرمندانش آزادانه آثار خود را در مکانهای عمومی به نمایش بگذارند.

در ماه اکتبر، "ماه هنر" آریو مشایخی نیز طراحی ها و نقاشی هایش را در چند مکان عمومی از جمله Kopi Café و bon bon به نمایش گذاشت و نمایشگاهش تا اواسط ماه نوامبر ادامه داشت.

و من در يك شب سرد به دیدار تابلوهایش رفتم.

هرگاه آریو مشایخی را میبینم به یاد شعر "سرود نمایشنامه نویس" (1) و "هالیوود" برتولت برشت میافتم و اینکه بعضی از هنرمندان حقیقتاً نمیتوانند در جهان حاکمیت سرمایه، با اثر هنری خود رفتاری سوداگرانه داشته باشند. و آن را همچون کالای مصرفی در بازار به معرض نمایش و فروش بگذارند. بالطبع چنین هنرمندانی گوشه گیر میمانند و در تنگناهای انزوایشان شاهد یکه تازی هنرمند گونه هایی میشوند که از قبل ثروت یا مهارت یکه تازی و لفاظی، و یا با طراری در ارزیابی بازار عرضه و تقاضا، و یا ایجاد ارتباطات مصنوعی و دروغین، نامشان صفحات را پر میکند و اثرشان خریداری میشود.

و جهان پوشالی، همچنان با مصنوعیت پیش میرود و لایه لایه های عمق و جوهر و معنا با لعاب رنگ پوشیده میشود، و انسان امروز بخشا به انسانی تبدیل میشود که امروز شاهدش هستیم . . . یعنی انسان = کالا = زباله . . . انبوه . . . انبوه . . . انبوه . . .

یعنی آنچه که گروه کوچک صاحبان سرمایه درباره جهان طرح ریزی کرده اند. . . اینکه: "دیگر هیچکس به هیچ چیز نیندیشد!"

و بعد آدم به یاد آن مثل دزفولی میافتد که: مال روی مال میرود، باد زیر پیراهن (تنبان) پاره

. . .

(- رجعت دوباره به این شیوه نگاه، و استفاده از ترکیب این واژه ها که دیرزمانی کهنه تلقی میشد، نشان از این دارد که در حوادث اخیر جهان که حقایق به عریانی آشکار میشوند، خرد و بیان خردمندان همیشه نو و مطابق شرایط زمان است. -)

. . . اما آنکه باد زیر پیراهن (تنبان) پاره اش میچرخد آنقدر درگیر غذای روزانه و سرپوش خانه اش است که فرصت نمیکند در سرمای استخوان سوز هفت هشت ماهه در قلب آمریکای شمالی به دیدار يك نمایشگاه نقاشی برود، یا يك تئاتر، یا يك فیلم . . . و یا يك جلسه شعرخوانی . . .

پس هنرمند میماند روبروی اثر هنری اش در يك اتاق کوچک به بزرگی همه هستی . . . البته تصویر ترسیم شده، تصویری کلی و عمومی است از بخشهای گونه گون جهان هنر و هنرمند در سرزمینی که در آن زندگی میکنیم و لزوماً زبان هنرمندی که قرار است درباره اش صحبت کنیم، نیست.

ممکن است پرسیده شود که این همه مبارزه در گوشه و کنار را چگونه میتوان نادیده گرفت؟ این همه تلاش برای تغییر؟ برای کمال؟ و یا گفته بشود که: جهان همیشه اینگونه بوده است و خواهد بود

مسئله این است که این مبارزات هرگز نادیده گرفته نمی‌شوند، اما برای بهتر شدن و کامل شدن باید ابتدال زمان را شناخت و بررسی کرد، و درباره اش سخن گفت تا ابعاد حرکت به سوی کمال وسعت بیابد.

یک تلنگر حتی، یک تلنگر کوچک می‌تواند دنیای کوچک و بسته انسانی را تغییر دهد. گاهی حتی یک واژه، یک واژه وقتی که آدم ناگهان دریابد که دارد به "زباله" تبدیل می‌شود. . . . و اما آریو مشایخی

هنردوستان آریو را سالهاست می‌شناسد و با کارش آشنایی دارند و میدانند که هنر و زندگی آریو پیوندی ناگسستنی با هم دارند. آنگونه معنایی که فروغ فرخزاد از شاعر بودن تصویر می‌کند: "شاعر بودن یعنی انسان بودن".

و ما "انسان بودن" را در شکل نسبی اش نگاه می‌کنیم. هنرمند لزوماً تجسم آن تصویر رمانتیک سطحی نگرانه سالهای ابتدای قرن بیستم اروپا نیست که در کافه‌ها بپلکد، با زنان و مردان آزادانه و غیرمسئولانه محشور باشد، و هر جا شبی باشد، شامی باشد، و یک نوع قدرت طلبی و برتری جویی ویرانگرانه هم در پس رفتارهای وی باشد و یا همچون بعضی از هنرمندان فرصت طلبانه و تهدیدآمیزانه حس گناه را در اطرافیانش بخیزاند که زندگی معیشتی وی و مخارج الکل و فحاشی و گاه کاهلی اش از قبیل کار خسته کننده بسیاری از آدمهای دیگر تأمین شود. و او حق خود بداند که با سوءاستفاده از شهرت و نام خود، شخصیت و اثر هنری هنرمندان جوان جستجوگر را به زیر شلاق انتقاد خرد و نابود کند.

هدف آن معناست: یعنی هنرمند بودن به مثابه انسان بودن. و انسان بودن در وجه نسبی اش. و اما آریو مشایخی از آن گروه هنرمندان است که در عین "انسان بودن" در وجه نسبی اش، هشیار است.

او که در شهر کوچکی در ایران متولد شده و هویت هنریش در آمریکا تکوین یافته، و از دعوا بر سر آب و زمین و ایدئولوژی و فرهنگ، تا تقسیم نان و لیخند در گذار تجربه بوده، میداند که «این جهان» در قانون مندی مناسباتش گاه به «لانه ماران مانند است...» (3) و این پرسش را مرتباً در ذهن خود متحرک می‌کند که: آیا برای بقاء چگونه میتوان در سیطره بازی وارد شد و «نیک» باقی ماند؟

و در این جهان پنجره دیگری به روی آدم باز میشود و انسان روبرو میشود با عوامل و پدیده‌هایی که ناگهان سخن برتولت برشت قوت می‌گیرد که حقیقتاً در این دوران، «سخن از سر صفا گفتن، نابخردی مینماید.» (4) و بدین گونه ذهن پر میشود از طنین واژه‌هایی که از خرد و تجربه می‌آیند.

«نیکي را چه سود، هنگامی که نیکان، درجا سرکوب میشوند، و هم آنان که دوستدار نیکانند.» (5)

شاید هم در نگاه نسبی گرایانه همیشه این گونه نباشد، اما در این توازن اندیشگی، در ترازوی «نیکي» و «نانیکی»، هزار گونه اندیشه بر او هجوم می‌آورند تا او به هدف نهایی اش، یعنی آن تخته سنگ محکم، یعنی به جایگاهش به مثابه هنرمند در جامعه برسد. یعنی به استقرار «نفس نیکي» از راه بیان هنری.

نام آریو در انسیکلوپدیای شیکاگو ثبت شده است، اما آیا «نام» در انسیکلوپدیای آمریکایی می‌تواند آن شن ریزه‌های سبک متحرک و فرو برنده را به هم متبلور کند؟ و تخته سنگ محکمی در انسیکلوپدیای فرهنگی و هنری پارسی زبان بیافریند؟

آثار هنری آریو در دوره‌های مختلف زندگی در تأثیرپذیری از وقایع پیرامونش تقسیم بندی‌های ویژه خود را دارند، اما موضوع اکثر طراحی‌ها و نقاشی‌های اخیر وی را «زن» تشکیل می‌دهد. زن که برای او سمبل لطافت، طبیعت خالص و انگیزه حرکت جهان به سوی

صلح و آرامش است. و همین «زن» است هم که در زندگی واقعی او پشتیبان حقیقی هنر خلاقه اوست.

در يك نگاه طرح هاي او بسيار چشمگیرند. بویژه طرح هاي ساده اش. در طرح هاي ساده اش، معنا در عين سادگي، پیچیده و بغرنج است. همچون شعر کوتاه بدون لفاظي و واژه پردازي...

در طرح هاي پر از ریزه کاري هایش (يك نوع مینیاتور مدرن، آمیخته اي از اِلمان هاي شرق و غرب)، برجستگی انسان در محیط پیراموني تصاویر، کمرنگ میشود. و نگرنده آثار در پیدا کردن مفهوم در خطوط مورب و هلالی، یا خطوط زاویه دار، و سایه روشن هاي پنجره هاي نیمه محو، بیشتر تامل میکند.

زن در آثار او ترکیبی است از پیکره زن ایرانی و زن غربی... زنی که رویه غربی دارد اما عمق و ژرفنای پیچیدگی زن شرقی را. پاهایش محکم و استوارند، هر چند بر زمین سخت ایستاده باشد، یا در آب شناور باشد، یا در پرواز بر قالیچه اي در فضاي آزاد، یا در گلزار، ... اما دستهایش، بویژه انگشتانش ناتمامند. به نوعی مبهمند. به نوعی بی قیدانه در جستجوی چیزی مبهم شناورند.

دستهای زن چه میخواهند؟ چه چیز را جستجو میکنند؟ چه میگویند؟ این دستهای کشیده به موازات گردن هاي باریک و بلند؟

در نقاشي هاي او، رنگهای زنده چشمها را به عمق ترکیبشان متمرکز میکنند.

سبزهها آرامش بخش ترین تابلوهای او را تشکیل میدهند، وقتی که زن و طبیعت درهم ادغام میشوند. گویی آریو خود نیز در ژرفنای این سبزهها شناور بوده است و حقیقت آرامش را کشف کرده است. اما اگر طبیعت ناگهان طغیان کند چه؟

هر چند مردها و زنهایش چهره ندارند، نه این که هویت نداشته باشند، هویت در ترکیب پیکره و ارتباط حالتها و جهان پیراموني شان نمود پیدا میکند. اما گویی از دور به انسانی خیره شده اي و آنچه از او بیان میکنی، چهره اي است که از حرکت پیکره او در جهان زیستی پیرامونش دریافت کرده اي.

در واقعیت، چشمها، خطوط چهره و لبخند اندکی از راز پیچیده درون را آشکار میکنند.

اما آریو جهان درونی زن و مرد را از طریق پرداختن به جهان بیرونی تصویر میکند. جهان بیرونی گاه فرد را در خود به مسیر استحاله میبرد، اما چیزی رمزگونه از جهان درون از طریق حالت پیکر به نگرنده بازگو میشود.

در نقاشي «هاله و من» که میتواند زیباترین کار آریو محسوب شود، زن و مرد در يك هارموني عاطفی درونی و بیرونی قرار دارند. شور، دامن زن را به آتش کشیده است، و مرد چتر رنگارنگ طاووسی اش را باز کرده است. در این غنای عاشقانه زن و مرد است در يك فضاي آزاد آبی آب و هوا، که این جفت در تبادل ماهی و مروارید به اوج کمال میرسند.

این نقاشي هر چند تأثیری ویژه از نقاشي هاي گوستاو کلمیت گرفته است، اما نیاز به این دارد که تفاسیری گونه گونه در ابعاد زیبایی شناسانه این اثر داده بشود.

دسامبر 2003 - شیکاگو

پانویس:

1- من نمایشنامه نویسم،

و نشان میدهم آنچه را که دیده ام.

نشان میدهم که در بازار،

انسان چگونه خرید و فروش میشود.

از مجموعه من، برتولت برشت - ترجمه بهروز مشیری - چاپ چهارم - کانون کتاب ایران - سوئد،

1985 صفحه: 122

هالیوود

هر بامداد از پی روزی

به بازار میروم

آنجا که دروغ میخرند.

همان - صفحه 139

2- فروغ فرخزاد - ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

3- همان

4- شعر دوران تیره - برتولت برشت - ص 111

5- همان - نیکی را چه سود؟ ص 89